

نظاری بر تفاوت‌های زبانی ایران و افغانستان

□ دکتر سلطان حمید سلطان



اشاره:

در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۷۹ نمایشگاه «شانه‌های برفی پامیره» در مورد افغانستان، در سالن آمفی‌تئاتر دانشکده فنی و مهندسی دانشگاه بین‌المللی قزوین برگزار شد. این نمایشگاه به همت جمعی از دانشجویان افغانستانی - به خصوص حفیظ‌الله شریعتی «شعره» شاعر و نقاش با استعداد افغانستانی که قسمتی از نمایشگاه را آثار نقاشی وی تشکیل می‌داد - با همکاری مسئولان دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) دایر شد و سخت مورد استقبال و توجه اساتید، دانشجویان، کارمندان و در مجموع همه اقشار فرهنگی قزوین واقع شد.

در مراسم افتتاحیه این نمایشگاه، سخنرانی مبسوطی در مورد تفاوت‌های زبانی ایران و افغانستان از سوی دکتر سلطان حمید سلطان عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی آن دانشگاه ایراد شد. آنچه از نظر شما می‌گذرد، متن آن سخنرانی است که با مختصر تغییراتی، در ذیل می‌آید. لازم است از استاد به خاطر آماده کردن و فرستادن این سخنرانی به درّ دری، تشکر کنیم.

اگر بنا باشد، عنوانی برای این بحث انتخاب شود، «اصوات، کلمات و اشارات» شاید خیلی بی‌ربط نباشد.

اجازه می‌خواهم که جهت تقریب و نزدیکی بیشتر دل‌ها، در طلیعه سخن، ابیاتی را از مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی از اساتید ایرانی، که در نامهای خطاب به یکی از فضلاء افغانستان، آقای دکتر روان فرهادی، در مورد ارتباط و نزدیکی ادوار گذشته دو ملت افغانستان و ایران سروده‌است، خدمت حاضران قرائت کنم:

من و برادر من خیرخواه یکدگریم
دوتای زاده ز یک جفت مادر و پدریم
من و برادر افغان مهربان دل من
به دوستداری هم در زمانه مشتهریم
ز هرچه می‌نگری، می‌توان گذشت، ولی
از این برادری خویشان نمی‌گذریم
زمین و باغ و سرا بالسویه شد تقسیم
که هرکدام در آن سهم خویشان ببریم
کنون به حصه مفروض خویش ساخته‌ایم
بدانچه سهم برادر شده‌است بی‌نظریم

بعدالحمد و الصلوة

قبل از هر چیز، ورود مهمانان را به محفل امروز که به جهت شناخت گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب و سنن افغانستان دایر شده‌است، خیر مقدم عرض می‌کنم و از مساعدت‌های مقامات دانشگاه، به خصوص حوزة معاونت محترم دانشجویی و شخص شخیص معارف محترم دانشجویی، انسان خلوق و متواضع، شخصیت مدیر و مدیر، جناب استاد مهندس قرازی سپاسگزارم که دانشجویان افغانستانی این دانشگاه را در دایرکردن این نمایشگاه یاری کرده‌اند. از زحمات و تلاش‌های دانشجویان عزیز، مخصوصاً برادر هنرمند نقاش و شاعر، آقای حفیظ‌الله شریعتی که این نمایشگاه به همت ایشان برپا شده‌است، باید به‌طور اخص و ویژه قدر دانی کنم.

غرض اصلی از نمایشگاه، شناخت بیشتر افغانستان است. در این گونه جلسه‌ها شاید هر نوع اطلاع و مطلبی که مقداری ملت‌های مسلمان را به همدیگر آشنا کند، مغتنم باشد. بنده از آن‌جا که در همه زمینه‌ها پیاده‌است، از باب تصدیق و دردسر و نیز از باب این‌که خواهش و تمسای دوستان عزیز دانشجو را اجابت کرده‌باشد، در این جلسه دو سه نکته‌ای در باب تفاوت‌های زبانی مردم افغانستان و ایران عرض می‌کند و



درون حصه مقسوم خانه موروث
 نشسته ایم و در آن مالکانه بهره وریم
 ولی کمال پدر جامعه نفیس نبود
 که هر یکی بتوان وصله ای از آن بدریم
 مفاخر پدر ما مشاع باقی ماند
 نمی توان بفروشیم یا ز هم بخریم
 زبان و دین و خط و علم و کارنامه او
 کنون به جاست که در آن شریک یکدگریم
 واما: اصوات، کلمات و اشارات (نظری بر تفاوت های زبانی ایران و افغانستان)

ایران و افغانستان به شهادت تاریخ، قرن های متمادی دارای تاریخ، زبان، دین و هویت واحد فرهنگی بوده اند؛ منتهی با این تفاوت که گاهی مرکز حکومت در داخل افغانستان کنونی بوده و گاهی هم در قلمرو ایران امروزی. از حدود ۲۶۰ سال قبل به این طرف یعنی چیزی بیشتر از دو و نیم قرن که ارتباط های فرهنگی این دو ناحیه جغرافیایی، تا حدودی کم و محدود شد، زبان واحد این دو کشور - یعنی فارسی - نیز به تدریج تفاوت هایی پیدا کرد و حقیر در این گفتار سعی می کند تا جایی که در توان وی است، این اختلاف و افتراق را برشمارد. عمده تفاوت های زبانی دو مملکت این هاست:

۱ - اصوات:

اگر زبان فارسی را به طورکل در نظر بگیریم، در این زبان هشت مصوت وجود دارد: سه مصوت کوتاه آ (a)، ا (e) و او (o) که به تعبیری دیگر، معادل همان حرکات فتحه، کسره و ضمه زبان عربی است؛ و پنج مصوت بلند آ (ā)، ای (ī)، او (ū)، ای (ē) و او (ō). دو مصوت بلند اخیر یعنی (o) و (o) که همان یای مجهول و واو مجهول باشد، در لهجه رسمی فارسی ایرانی، امروز دیگر از بین رفته است؛ اما در فارسی دری (فارسی افغانستان) به قوت و قدرت خود باقی است و البته که این بسیار مغتنم است. بنده به عنوان معلم زبان و ادبیات فارسی، وقتی می بینم دانشجویان و حتی اساتید بزرگوار زبان و ادب فارسی در تشخیص و تلفظ این دو صوت مشکل دارند، از یک طرف بسیار ناراحت می شوم و از طرفی خدای را سپاس می گویم که حداقل تلفظ صحیح این اصوات در ناحیه دیگری از زبان فارسی هنوز محفوظ مانده است.

یای مجهول در تلفظ بین کسره و یای معروف قرار می گیرد. نه در حد کسره سبک و خفیف است و نه در حد یای معروف فرورفته و عمیق. مثلاً اگر واژه جیب را در نظر بگیریم، نه جب (jeb) می توان خواند و نه (jib). اما در ایران امروز مردم (j-eb) ندارند و عموماً (jib) می خوانند. میوه معروفی هم که نوش جان می فرمایند، سیب (s-eb)

نیست، بلکه (sib) می خورند. عمده اشکال قضیه در این مورد در شعر و مخصوصاً در محل قافیه ظاهر می شود. از این نیز عمده تر، شاید تلفظ صحیح حرف نفی (نی n-e) باشد که امروز در ایران بعضی ها آن را (ni) تلفظ می کنند و بعضی هم (nai) که هیچکدام درست نیست.

خاک آدم هنوز نایخته بود
 عشق آمده بود و در دل آویخته بود
 این باده چو شیرخواره بودم خوردم
 نی نی می و شیر با هم آمیخته بود
 (مرصادالباد)
 واو مجهول نیز بین ضمه و واو معروف فرامی گیرد. مثلاً تلفظ واژه کور (kor) نه (kor) است و نه (kur). و از همین قبیل است واژه های زور (zor) و شور (sor).

دو مصوت مرکب (diph thong) نیز در این دو زبان باعث افتراق و دوگانگی شده است که عبارت باشد از مصوت مرکب (ay) و (aw) (در تلفظ افغانستانی ها) که امروز در اینجا (ey) و (ow) تلفظ می شود. آلت موسیقی معروف در افغانستان نی (nay) تلفظ می شود، در حالی که در این جایی (ney) می نوازند. اگر بولی باشد و لباسی بخریم در این جا (ایران)، نو (now) می گویند؛ اما لباس ما افغانستانی ها نَو (naw) است. عمده اشکال این بحث در تلفظ کلمات آیات مترکات قرآنی ظاهر می شود. زیاد دیده می شود که دوستان ایرانی در قرآن کریم، یوم (yawm) را یوم (yowm) می خوانند و میسرَه و میمنه را، میسرِه meysare و میمنه meymane.

در بعضی از موارد که قضیه کمی جدی تر می شود. مخصوصاً در مسایل علمی و ادبی، اهمیت حفظ این تلفظها به صورت قدیمی، کاملاً آشکار می شود. مثلاً در بحث قافیه آنجا که از عیوب قافیه صحبت می شود، عیبی را به نام «اقواء» یادآوری می کنند و آن اختلاف در «حذو» و «توجیه» است و «حذو» حرکت ماقبل حروف «ردف» و «قید» است. از جمله مثال هایی که برای این عیب ذکر می کنند، شعر زیر است:

هر وزیر و مفتی و شاعر که او طوسی بود،
 چون نظام الملک و غزالی و فردوسی بود

آگاهان به بحث قافیه و اساتید فن می دانند که در فردوسی و طوسی مطابق تلفظ رایج در ایران از کلمه فردوسی یعنی (ferdowsi) نمی توان عیب «اقواء» را ثابت کرد، زیرا هجای قافیه در این صورت دوس (dows) و طوس (tus) خواهد بود و در این شکل، اختلاف حذوی دیده نمی شود، زیرا حذو در (dows) مصوت کوتاه ا (o) و در (tus) حرکت نهفته ماقبل ردف، یعنی ضمه ای است که در تقدیر فرض می کردند. پس تنها در صورتی می توان عیب اقواء را ثابت کرد که «فردوسی» را مطابق تلفظ افغانستانی ها یعنی (ferdaws) بخوانیم؛ زیرا در این صورت هجای قافیه (daws) و (tus) می شود و حذو در

جریانی شبیه آنچه در ایران به نام «سره نویسی» به وجود آمد که در واقع منظور اصلی از آن، مقابله با زبان عربی و در نتیجه کم رنگ کردن فرهنگ دینی و اسلامی مردم بود، در افغانستان به وجود نیامد. بنابراین بسامد و رواج واژه ها و ترکیبات عربی در آن مملکت بیشتر از ایران است.





تلفظ می‌شود، در زبان رسمی و محاوره‌ای افغانستان عمیق و فرورفته به صورت (do) و (tu) رایج است و تا آنجا که این حقیر، مخصوصاً در عروض و تقطیع اشعار متوجه شده‌است، این دو کلمه در متون کهن ادبی ما، غالباً به همان صورت رایج در تلفظ امروزی ایرانی‌ها به کار رفته‌است، هرچند که در مواردی آن‌ها را به صورت (du) و (tu) نیز خوانده‌اند.

تلفظ صامت قاف و غین از دیگر اختلافات بین و آشکار دو زبان است که در بعضی از موارد باعث دردسرهای دنیایی و آخرتی برای ما افغانستانی‌ها می‌شود. قاف و غین را در افغانستان به همان صورتی که اعراب تلفظ می‌کنند، می‌خوانند، یعنی قاف، قاف است و غین هم غین است.^۱ صراط ما افغانستانی‌ها مستقیم است؛ دوستان ایرانی صراط مستقیم را برگزیده‌اند. وقتی ما به راننده تاکسی می‌گوییم مستقیم می‌فهمد که خارجی هستیم و در نتیجه پول بیشتری از ما می‌گیرد. این گرفتاری دنیایی ما؛ و اما گرفتاری آخرتی به این معناست که بعضی از افغانستانی‌هایی که تحت تأثیر ایرانی‌ها قرار گرفته‌اند و گمان می‌کنند که هرچه ایرانی‌ها تلفظ می‌کنند درست است، در نمازهایشان نیز صراط المستقیم را صراط المستقیم می‌خوانند که یقیناً خالی از اشکال نیست. ایرانی‌ای که مستقیم را نمی‌تواند تلفظ کند، ان‌شاءالله از طریق همان صراط المستقیم به بهشت خواهد رفت، اما افغانستانی‌ای که قادر به تلفظ مستقیم است و مستقیم می‌خواند، برای خود در آخرت دردسر درست خواهد کرد.

و اما مشکل و اختلاف دیگر، در قلب الف به واو است که بیشتر در لهجه تهرانی‌ها غلبه دارد و موجب اعتراض ایرانی‌های غیرتهرانی هم

یکی (فتحه) و در دیگری (ضمه) قرار می‌گیرد. مصوت کوتاه آ (a) در آخر کلماتی مانند خانه و زمانه و امثال آن، در تلفظ افغانستانی‌ها به همان صورت آ (a) تلفظ می‌شود، کما این‌که بعضی از بزرگان و موسفیدان این مملکت (ایران) نیز چنین تلفظ می‌کنند. حضرت امام خمینی (ره) تاجایی که یاد می‌آید، خانه و زمانه و امثال آن را به همین صورت یعنی با فتح تلفظ می‌فرمودند. اما در زبان امروزی مردم اینجا، آن چنان کسره این کلمات مسجل شده‌است که حتی در کتاب‌های دوره‌های ابتدایی به وضوح اعراب کسره را می‌نویسند.

حرف اضافه به (ba) که در این مملکت به صورت به (be) تغییر شکل داده‌است، نیز در آنجا به همان صورت اصلی (ba) تلفظ می‌شود. می‌گویند کسی به ملاقات احمد کسروی - علیه‌العله - رفته بود. وقتی بیرون آمده بود، گفته بود بی‌مناسبت نیست که این شخص را کسروی می‌گویند، چون اکثر کلمات را کسره می‌داد. دوستان ایرانی ما همه به نحوی کسروی هستند. چنانچه به شش ما افغانستانی‌ها، شش می‌گویند؛ در حالی که درست همان شش است. سعدی در مقدمه گلستان می‌گوید:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
و باز هم در همان جا می‌گوید:
گل همین پنج و روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد

یک (yak) افغانستانی‌ها نیز در این جا یک (yek) شده که باز هم (yak) درست است، زیرا حافظ در غزلی که هجای آن قافیۀ آن آک است، در یک جا می‌گوید: وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک.

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک
حق نگهدار که من می‌روم الله معک
تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
در خلوص منت ار هست شکی، تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
گفته بودی که شوم مست و دو پوست بدهم
وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک
بگشا پسته خندان و شکرریزی کن
خلق را از دهن خویش مینداز به شک
چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
چون بر حافظ خویش نگذاری باری
ای رقیب از در او یک دو قدم دورترک

علت این گرایش به سوی کسره، در کلماتی که روزی روزگاری فتح آن‌ها آشکار بوده، برای من مشخص نشد. بعضی از زبان‌شناسان این مملکت می‌گویند، این قانون است که در زبان از مصوت ثقیل به سوی مصوت آرام‌تر مراجعه می‌کنند. اما این استدلال، ما افغانستانی‌ها را قانع نمی‌کند. چه دلیلی وجود دارد که مصوت آ (a) از ا (c) ثقیل‌تر باشد؟ بفرض آن که چنین باشد، چگونگی است که افغانستانی‌ها و تاجیکستانی‌ها از این موهبت استفاده نکرده‌اند؟

عدد دو و ضمیر تو که در ایران به تخفیف به صورت (do) و (tu)



شده است:

الف را و او خوانند اهل تهران

«زبان» مردم تهران «زیون» است

مشکل ما افغانستانی‌ها این است که گاهی قاعده را عام می‌گیریم و در تمامی موارد - از باب تقلید - الف را به و او قلب می‌کنیم. داستان خنده‌آور همشهری ما که موقع سوارشدن تاکسی در تهران، میدان بهارستان را میدون بهارستون تلفظ می‌کرد، همیشه در این مورد به خاطر می‌آید. از جمله مواردی که تهرانی‌ها الف را به و او قلب نمی‌کنند، همین واژه بهارستان است.

تلفظ صوت و او نیز از دیگر موارد اختلاف است. امروز در ایران این صوت (vav) تلفظ می‌شود؛ اما ما (waw) می‌گوییم. این صوت در ایران تا آن حد از بین رفته است که یکی از مؤلفان (آقای دکتر بدالله ثمره در کتاب سوم آرفا - آموزش زبان فارسی برای خارجی‌ها - صفحه ۲۷) می‌نویسد که در زبان فارسی این صوت را نداریم.

۲ - کلمات:

قسمتی از اختلافات زبانی دو مملکت در نامگذاری بعضی از اشیاء، سبزیجات، میوه‌ها و برخی ترکیبات خارجی مشاهده می‌شود. به طور نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

ایرانی	افغانستانی
ترپچه	مئی سرخک
ترمز	پرک
شاهی	ترانیزک
پدال گاز	اکسلتر
گوجه فرنگی	بادنجان رومی
فرمان ماشین	اِشترنگ
بادمجان	بادنجان سیاه
دنده عقب	لیورس (رپورس)
سیب زمینی	کچالو
نامه سفارشی	راجستر
بو قلمون	قیل مرغ
کفش	بوت
گردو	چهارمغز
چکمه	موزه
شوفاژ	مرکز گرمی
کت و شلوار	دریشی
کامیون	لاری
شلوار	پطلون
ماشین	موتو
کت	گرتی
دو چرخه	بایسکل
آسانسور	لیفت
کشک	قروت
حرف	گپ
برنامه	پروگرام
برنامه درسی	تقسیم اوقات
کلاس درس	صنف

صندلی	چوکی
کرسی	صندلی
مدرسه	مکتب
راننده	موتروان، دریور
کمک راننده	کلینر

و دیگر نمونه‌ها که فراوان است و جای استقصای کامل آن در این جا نیست. این اختلافات در زمینه اصطلاحات علمی و فنی بیش از دیگر موارد است، به حدی که همین الان بنده حقیر از کمک‌کردن به فرزند کلاس سوم خود در درس ریاضی عاجزاست، چون با اصطلاحات رایج در این جا آشنایی ندارد.

به طور کلی باید این نکته را یادآوری کرد که زبان غالب خارجی در افغانستان، زبان انگلیسی بوده است و اکثر واژه‌های خارجی رایج در آن جا، انگلیسی است، در حالی که واژه‌های رایج در ایران بیشتر فرانسوی است.

نکته دیگر در این زمینه این است که جریانی شبیه آنچه در ایران به نام «سره‌نویسی» به وجود آمد که در واقع منظور اصلی از آن، مقابله با زبان عربی و در نتیجه کم‌رنگ کردن فرهنگ دینی و اسلامی مردم بود و به تبع آن واژه‌ها و ترکیباتی جایگزین کلمات و ترکیبات عربی شد، در افغانستان به وجود نیامد. بنابراین بسامد و رواج واژه‌ها و ترکیبات عربی در آن مملکت بیشتر از ایران است. این چند نمونه شاید برای اثبات این نکته کفایت کند:

ایران	افغانستان
شهرداری	بلدیه
کلاتری	مأموریت
ناوایی	خیابازی (هرچند ناوایی نیز رایج است.)
وزارت آموزش و پرورش	وزارت تعلیم و تربیه
فرماندار	حاکم
استاندار	والی
دانش آموز	متعلم
دانشجو	محصل
نامه	مکتوب

یکی از موارد اختلاف - که هم در محاوره رایج است و هم در میان اهل ادب جا باز کرده است - کاربرد ویژه‌ای است از ندا و خطاب در ایران که در افغانستان بدان صورت دیده نمی‌شود و در ادوار گذشته ادبی ما نیز به ندرت دیده شده است. امروز در این مملکت در مواردی که باید مثلاً خطاب به خواهر بگویند: «ای جان برادر» (به صورت مخفف: جان برادر) می‌گویند: «جان خواهر». یاد هست که سال‌ها قبل وقتی در یکی از تکایا و منابر منطقه چنداول کابل به نام تکیه مرحوم میراکبرآقا معمولاً جهت استماع سخنرانی‌های واعظ و خطیب شهر و بی‌نظیر افغانستان، مرحوم مغفور شهید مولوی یوسف جان بینش، رحمة الله علیه، حضور پیدا می‌کردم و قبل از سخنرانی ایشان پسر جوان خوش لهجه‌ای به صوت حزین، اشعاری از گنجینه‌الاسرار مرحوم عثمان سامانی را می‌خواند در وداع حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام با خواهرش زینب سلام الله علیها:

خواهرش بر سینه و بر سر زنان
رفت تا گیرد برادر را عثمان
سیل اشکش بست بر شه راه را



دود آهش کرد حیران شاه را
 در قضای شاه رفتی هر زمان
 بانگ مهلا مهلاش بر آسمان
 کای سوار سرگران کم کن شتاب
 جان من لختی سبک تر زن رکاب
 تا ببوسم آن رخ دلجوی تو
 تا ببوسم آن شکنج موی تو
 شه سرا پا گرم شوق و مست ناز
 گوشه چشمی به آن سو کرد باز
 دید مشکین مویی از جنس زنان
 بر فلک دستی و دستی بر عنان
 زن مگو، مرد آفرین روزگار
 زن مگو، بنت الجلال اخت الوقار
 زن مگو، خاک درش نقش جبین
 زن مگو، دست خدا در آستین
 پس ز جان بر خواهر استقبال کرد
 تا رخس بوسد، الف را دال کرد
 همچو جان خود در آغوشش کشید
 این سخن آهسته در گوشش کشید
 کای عنان گیر من آیا زینبی؟
 یاکه آه درد مندان در شبی
 پیش پای شوق، زنجیری مکن
 راه عشق است این، عنانگیری مکن
 و بلافاصله می خواند:
 با تو هستم جان خواهر همسفر
 تو به پا این راه کویی، من به سر
 جان خواهر! در غم زاری مکن
 با صدا بهرم عزاداری مکن



در روند فهم و ذهن من اختلال و ناهماهنگی ایجاد می شد که چگونه است که در این اشعار نغز و دلنشین، به یکبار و بدون مقدمه، جهت و مسیر سخن تغییر می کند و به جای امام حسین (ع)، زینب (س) آب به سخن می گشاید و آن گاه معنی شعر نیز دچار اشکال می شود؛ اما امروز متوجه می شوم که این نوع خطاب و ندا در عرف عام و اهل ادب این مملکت رایج است. از همین نوع است کاربردهای زیر: عمو به جای جان عمو، از سوی برادرزاده اش؛ دایی به جای جان دایی، از زینب بی بی ۱۳۹۴ فرزندی، و از این قبیل که در افغانستان بدین صورت رایج نیست.

ذیل همین عنوان «کلمات»، جا دارد که از تأثیرات زبان پشتو بر زبان دری افغانستان نیز نام برده شود. قبل از شرح مسأله، باید خاطر نشان شود که زبان پشتو، از زبان های رسمی افغانستان است و جمع غفیری از مردم آن مملکت بدان تکلم می کنند. از این رو مورد احترام ماست. نکته قابل یادآوری این است که در نتیجه فشاری که از سوی بعضی از طبقات حاکمه پشتون بر زبان فارسی اعمال می شد، تغییرات و اثرات منفی بر پیکره زبان فارسی آن مملکت گذاشت؛ به نحوی که گاهی در استعمال فارسی زبان های آن مملکت، آن چنان الفاظ و ترکیبات و ساختارهای نحوی ای مشاهده می شود که به هیچ وجه برای دیگر فارسی زبانان مثلاً ایرانیان و تاجیک ها مفهوم نیست. این چند جمله را بنده از قدیم الايام به



حافظه دارد و بارها از رادیو و رسانه های جمعی آن مملکت شنیده است: «اخبار د باختر آژانس تقدیم می شود.» که معادل فارسی آن این است: اخبار آژانس باختر تقدیم می شود. خبرگزاری رسمی افغانستان «باختر» نامیده می شد و ترکیب «د باختر آژانس» به زبان پشتو، همان ترکیب «آژانس باختر» است. به کاربرد این ترکیب موقع اخبار پشتو هیچ اشکالی نداشت و باید هم به همان صورت پخش می شد. اما گویندگان فارسی اخبار، گویا اجازه نداشتند بگویند: «اخبار آژانس باختر تقدیم می شود»؛ و این یعنی دخالت در ساختار نحوی یک زبان. جمله ای دیگر که باز از همان ایام گذشته به خاطر حقیر مانده، این است:

«یک منبع د تیلو ملی مؤسسه امروز چنین گفت». «د تیلو ملی مؤسسه» معادل پشتوی «مؤسسه ملی نفت» است. جمله دیگر: «د کابل پوهنتون رئیس امروز گفت». پوهنتون همان دانشگاه است و «د کابل پوهنتون رئیس» رئیس دانشگاه کابل است. جمله دیگر: «د افغانستان لمبری وزیر امروز از فلان اداره بازدید کرد». «لمبری وزیر» همان نخست وزیر است. از همین قبیل است الزامی بودن واژه های بیاعلی به جای آقا در آغاز اسم مردان و میرمن در آغاز اسم زنان به جای خانم در سربرگ نامه های اداری و رسمی همه به زبان پشتو بود؛ در حالی که مکاتبات و متن نامه ها به زبان فارسی نگارش می یافت؛ مثلاً: «د عالی تعلیمات و وزارت» «د تدریسات حانگه». به جای کلمات «پوهنتون» و «پوهنځی»، که دانشگاه و دانشکده باشد، فارسی زبانان اجازه استعمال کلمات فارسی نداشتند. الفاظ و القاب و مراتب علمی استادان همه به زبان پشتو بود: پوهنمل، پوهنوال، پوهندوی، پوهاند، عناوین و تابلوهای مغازه ها و مراکز خرید و فروش حتماً باید به زبان پشتو می بود: «لمر درملتون» یعنی «داروخانه لمر» و «لمر» نیز کلمه ای پشتوست به معنی آفتاب؛ «د رخت خرچولو مغازه» یعنی «مغازه رخت فروشی» که فارسی زبانان آن را به صورت بسیار خنده داری می خواندند؛ چون حرف «ح» (حایی که بالای آن سه نقطه باشد) در زبان فارسی وجود ندارد.

مجله ای بود به نام اردو. به همان سیاق نحو پشتو، اسم مجله را «د اردو مجله» می نوشتند. یکی از کارمندان کتابخانه بنیاد فرهنگی وقت ایران - که چند نفر از محققان افغانستانی در آن جا به تحقیق و پژوهش مشغول بودند - به یکی از این محققان می گفت: «آقای دکتر، د اردو da-ordu نمی خواهید؟» و او منظورش را نمی فهمید. بعد چندبار تکرار، گفت: «بابا مجله د اردو را می گویم»، که مشخص شد مجله اردوست.

ترکیبات و الفاظی از این قبیل در ساختار زبان فارسی دری افغانستان، این زبان را از دیگر نواحی قلمرو زبان فارسی به شدت دور کرده است و باید جهت تدارک و جبران آن فکری کرد. آشنایی با زبان پشتو، برای فارسی زبانان افغانستان بسیار مفید و سودمند است و باید این آشنایی صورت بگیرد، اما مداخله یک زبان در حوزه زبانی دیگر نكوهیده است. اگر زبان فارسی در حوزه زبان پشتو مداخله کند، آن هم ناستوده و محکوم گردنی است.

نکته دیگری که باید ذیل این بخش یادآوری کرد، وارد شدن بعضی از واژه های اردوست در زبان فارسی دری افغانستان که بیشتر آن ها محصول و ارمغان فیلم های هندی است. این کلمات و واژه ها یقیناً برای دوستان ایرانی و تاجیک ما ناآشناست، مثلاً واژه بدماش به معنی لات و گردن کلفت؛ باعرض معذرت، واژه تتی (latay) به معنی نجاست نیز



از همان جاها وارد شده. یکی از دوستان ما، سال‌ها قبل، بعد از سفری که به پاکستان انجام داده بود، با خنده می‌گفت: کشفی کرده‌ام؛ این کلمه اردوست؛ چون روی یکی از دیوارها دیدم که نوشته‌اند: «تتی پینا منع هی.» (باعرض معذرت مجدد)

باید از واژه صاحب به عنوان کلمه تعظیم و تکریم نیز در همین جا یاد کرد که ارمغان زبان اردوست و در محاورات مردم افغانستان به شدت رواج دارد. علی‌الظاهر ترجمه همان لفظ (SIR) انگلیسی است که در هنگام تسلط انگلیسی‌ها بر هند، هندوان مجبور به کاربرد آن در مورد انگلیس‌ها بودند و احتمالاً در همان دوران تسلط انگلیس‌ها بر افغانستان، به آن سرزمین نیز راه باز کرد و امروز مردم به وفور تعبیراتی از نوع رئیس صاحب، مدیر صاحب، آقا صاحب، و امثال آن را به کار می‌برند. در ایران به جای این نوع تعبیرات، جناب رئیس، جناب مدیر، حضرت آقا و امثال آن رایج است.

کلمه تعظیم دیگری که امروز در ایران تقریباً کم‌رنگ شده است - هر چند فی‌الجمله رواجی دارد - اما در افغانستان به وفور رایج است، لفظ خان است به جای آقا. در آنجا نام خانوادگی کمتر مرسوم است و خیلی‌ها اسم خانوادگی ندارند؛ اما به جای آن با افزایش لفظ خان به آخر اسم کوچک افراد، از آنان تعظیم و تکریم به عمل می‌آورند. در یکی از کلاس‌ها، ضمن یادآوری این مطلب به دانشجویان عزیز گفته بودم که: «بنده در افغانستان سلطان حمیدخان بودم اما از روزی که به ایران آمده‌ام، آقای سلطان شده‌ام.» موقع امتحان همان کلاس، یکی از دانشجویان به شوخی و مطایبه در آخر ورقه امتحانی خویش نوشته بود: «سلطان حمیدخان، شما را به خدا قسم یک نمرة قبولی به من بدهید. فارغ‌التحصیل می‌شوم.»

۳ - اشارات و اصطلاحات:

اشارات از آن جهت که نوعی زبان است و حکم کتایه را در حوزه تفهیم زبان دارد، در این بحث، مورد نظر قرار گرفته است.

در ایران امروزی، موقع نفی مطلبی، سر را از پایین به بالا، به صورت عمودی، حرکت می‌دهند. این عمل آنچنان شایع است که این حرکت عمودی سر، مترادف «تقی» و «نه» تلقی می‌شود. اما در افغانستان برای اظهار و تفهیم این منظور، معمولاً سر را به صورت افقی تکان می‌دهند و حرکت عمودی سر از پایین به بالا، نوعی فحش تلقی می‌شود و تقریباً مترادف و معادل «برو گمشو» است. عدم توجه به این ویژگی موجب سوء تفاهم و غلط فهمی خواهد شد، چنان‌که در آغاز بیان ورود این ناتوان به ایران، چنین توهمی پیش آمده بود.

یکی از عمده‌ترین اصطلاحاتی که در دو کشور معانی متفاوت دارد، اصطلاح «بچه» است. «بچه» در ایران مترادف «کودک» و طفل است. اما در افغانستان «بچه» مترادف لفظ «پسر» است و آن را بر افرادی یا چهل سائنه نیز به کار می‌برند: فلانی بچه فلانی است؛ یعنی پسر اوست. به خاطر می‌آورم که اوایل ورود به ایران که دنبال اتاق می‌گشتم، وقتی در خیابان زرتشت تهران، تابلویی را دیدم که نوشته بود «پانسیون برای بچه‌ها» نهایت خوشحال شدم. پانسیون را می‌دانستم که چیزی معادل «مهمانخانه» شیانه‌روزی، «اقامتگاه» و امثال آن است. اما در مورد «بچه» اصلاً فکر نمی‌کردم که به معنی طفل باشد. وارد آنجا شدم. خانمی پشت میز نشسته بود. سلامی دادم و از شرایط پانسیون پرسیدم. گفتم می‌خواهم بیایم اینجا. گفت: این پانسیون برای بچه‌هاست، بالهجه

افغانستانی خودم عرض کردم که: «من هم بچه هستم دیگر». نگاهی کرد از نوع نگاه عاقل اندر سفیه و گفت: «این پانسیون برای اطفال است.»

اصطلاح بسیار عمده دیگری که گاهی نه تنها موجب غلط فهمی که باعث جنگ و دعوا نیز می‌شود، اصطلاح «غلط کردن» است. این اصطلاح در ایران امروزی فحش تلقی می‌شود، اما در افغانستان به هیچ وجه این بار معنایی منفی را ندارد. در آنجا «غلط کردن» معنای اشتباه ناچیزی را دارد. حتی لفظ «اشتباه» در آنجا قوی‌تر از «غلط کردن» پنداشته می‌شود. داستانی که در این مورد برای این ناتوان پیش آمده است، قابل تأمل و عبرت است. در همان اوایل ورود به ایران، با یک دوست ایرانی دانشجویی در حوالی میدان آزادی تهران در یک اتاق دوفزری از یک پانسیون زندگی می‌کردم. شبها موقع استراحت بعد از آنکه چراغ را خاموش می‌کردیم، چندکلمه‌ای صحبت می‌کردیم تا خواب می‌آمد؛ آن‌گاه خداحافظی می‌کردیم و شب‌به‌خبری می‌گفتم و می‌خوابیدیم. یادم هست که شبی در مسأله‌ای از مسایل افغانستان اظهار نظری کرد. گفتم: «نه خیره، این طور نیست؛ شما غلط می‌کنید.» بدون آن‌که شب‌به‌خیر بگویم و خداحافظی کند، پتویش را به رویش کشید و خوابید. صبح که از خواب بلند شدیم، دیدم به اصطلاح اخم‌هایش گرفته است؛ چون به زعم خودم کاری نکرده بودم، هیچ چیزی نگفتم. وقتی این وضعیت به دو سه روز کشید، بالاخره پرسیدم: «تاراحت به نظر می‌رسید، آیا مسأله‌ای پیش آمده است؟» گفت: «بله که تاراحت، شما به من فحش دادید.» گفتم: «معاذالله، مگر من دیوانه‌ام، کجا به شما فحش دادم؟» گفت: «آن شب که در فلان زمینه اظهار نظر می‌کردم، غلط کردید.» گفتم: «خوب راست گفتم. الان هم می‌گویم که غلط کردید.» دیگر کار به جنگ و دعوا کشید، تا آن‌که قضیه روشن شد.

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان

با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند

استاد بزرگوار من مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب که سالیان درازی در افغانستان به سر برده بود، با این مسایل آشنایی داشت. همسر محترم ایشان می‌فرمودند که در هرات وقتی قیمت میوه‌ای را از فروشنده پرسیدم و نام ایرانی آن را گرفتم (مثلاً گردو)، گفت: خانم غلط کرده‌اید، آن چهارمغز است. گفتم: بیخشد خانم، ما افغانستانی‌ها از این غلط‌ها زیاد مرتکب می‌شویم.

باز هم همان مرحوم (دکتر محبوب) در سال‌هایی که من در دوره تاسیخ و تحال خان خنک، شاعر پرآوازه زبان پشتو، به افغانستان مسافرت کرده بودم، موقع برگشتن، ضمن اظهار خوشی از مهمان نوازی‌های افغانستانی‌ها، می‌خندیدند و می‌فرمودند که مهماندار من در هتل کابل هر چند لحظه‌ای می‌آمد و می‌پرسید که: «محبوب صاحب، دق که نشدید، خفه که نشدید؟» «خفه شدن» در آنجا اصطلاحی است معادل «دلنگ شدن» و «تاراحت شدن». در حالی که در این‌جا به معنای «مردن» است. امیدوارم که این صحبت نسبتاً طولانی بنده نیز دوستان را خفه نکرده باشد. والسلام

۱ - تنها استثنای این مورد، تلفظ واژه «آقا» است که در محاوره مردم افغانستان، در کلماتی نظیر گل‌آقا، شیرآقا و جان‌آقا، آقا را با «غین» تلفظ می‌کنند و گل‌آغا، شیرآغا و جان‌آغا می‌گویند.

